

بسمه تعالی

در دنیا تعارف و تشریفات است ولی در قیامت از این علاقمندیها خبری نیست ، باید دلبر را در این دنیا گیر آورد و دل به او داد.

تا چنین نازم ، صاحب ناز را

4 بندی های محمود (بهمن 1395)

دل به دلبر میدهم

در رهش سرمیدهم

این جسم بی سر میدهم

تا چنین نازم ، صاحب ناز را

اوست که گوهر میدهد

از مینویش بمن بر میدهد

از بیش ، بیشتر میدهد

تا بنوازد ، این کهنه سرباز را

با شوق میروم ، دایم سوی او

تا قربان کنم ، جان در کوی او

تا این امانت ، بازگردانم باو

تا بار یابم ، هستی همراز را

اوگفت: شمع وجود هستیم

پروانه شوتا جمع محفل سازیم

آنکه عاشق را، من خود ديه ام

تا فنا سازند اين ذره همساز را

من نیز دور شمعش پروانه ام

در آتش اين سوختن، ديوانه ام

درنوراین شمع بینم، خانه ام

تا کنم آغاز، سوی او پرواز را

چون بیفتد پرده از اسرار او

شوری بیافتد دردشت وکوه

دیدم همه رهسپارند، سوی او

با پرنیان خوانند این آواز را

گفت :ای بنده ،مست من بشو

آی در درگهم ،محرم بشو

غریق جیحون خونین من بشو

تا بنگری ، جلوه گر راز را

مامجنون رابه‌رلیلی ساختیم

پروانه ها گرد شمع وجود انداختیم

جنتان بهر عاشقان پرداختیم

تا که بینند، آن وادی همراز را

شو دیوانه ای در راه او

آهوی سرگشته صحرای او

تا داخل شوی در بحر انوار او

تا دریایی آن تل خونین ساز را

گفت: آنکه دارد هوای کوی ما

از چه ترسد از هرچه ماسوا

هستیم نزدیکتر از رگهای شما

تا درخویش بینی، صد راز را

شعر از محمود صانعی پور